با سلام و درود

اشتباهات عاشق دفتر چهارم:

۱-بی‌ادبی:
بالا آوردن توقع و انتظار از معشوق بعد از وصال و نینداختنِ نظم و چیدمانِ ذهنی‌اش و هنوز غمِ کام و مراد داشتن.

۲-توجیهات غیرموجّه برای بی‌ادبی آوردن:
مدّعی بودن که وفادار است و طلب دارد، جدّی و مهم پنداشتنِ دانشِ اکتسابی و عاریه‌ای و برحسب آن‌ها برای خود شخصیّت و صفاتِ برتر قائل بودن و آن‌ها را به‌عنوان تبرئه کردنِ بی‌ادبیِ خود پیش کشیدن.

۳-غافل بودن از ریشهٔ اشکال و احوالِ درونی‌اش:
عاشق نمی‌دانست که به علّت انباشته بودن مرکزش از درد و همانیدگی، دانش بزرگان و حتی ارتعاش آن‌ها در او موثر نیفتاده و تنها در سطحِ الفاظ مانده و در باطن غش کرده و افتاده و هنوز متوجه اصلِ مطلب که فنا شدن در معشوق است، نشده.

۴- عدم عذرخواهیِ صادقانه و عذرخواهیِ فریب‌کارانه:
آوردن عذرِ بدتر از گناه برای پوشاندن روی عیبش، عذر آوردن که از روی قصد خطا کردم تا تو را یعنی معشوق را امتحان کنم، تا به عینِ یقین برسم و بتوانم تو را به دیگران هم اثبات کنم.

خلاصه این‌که عاشق حاضر نیست، اوّل عقلِ خودش را بیندازد و خودش را تحتِ تصریفِ معشوق دربیاورد، بلکه درصدد این است که با عقلِ جزئی در عقلِ کلّیِ معشوق تصرّف کند و آن را مورد آزمون و سنجشَ قرار دهد و اگر معشوق از آزمون روسپید بیرون آمد، تصمیم بگیرد به انداختنِ عقل جزئی.

درحقیقت، عاشق هنوز وسواسِ تن برایش معتبر بوده و هنوز غم همانیدگی‌هایش را داشت، هنوز دنبال کام گرفتن از جهات و به مراد رسیدن بود، هنوز مرکزش انباشته از درد و همانیدگی بود، ولی خودش از هیچ کدام این‌ها خبر نداشت. و وقتی هم این سرگین‌های ته جویش را به رویش آوردند دست به انکار و توجیه زد، یعنی پایِ دانشِ اکتسابی‌اش را پیش کشید و از صفاتِ ساختگی‌اش گفت و نهایتاً هم اظهار کرد که حتی اگر خطایی هم از من سر می‌زند آن عمدی است و در واقع نیتِ من امتحان کردنِ درستیِ مرکز عدم است. من با این امتحان‌کردن‌ها می‌خواهم به مرحلهٔ یقین برسم و هم این‌که بتوانم این را به دیگران هم ثابت کنم.

عاشق درنهایت گفت: حتی اگر خطاکار هم باشم و خطایم موجّه هم نباشد، این وضعیّت را خودِ زندگی برای من پیش آورده، خودش هم باید رفع و رجوع کند. عاشقِ بی‌ادب قدرتِ تشخیص و انتخابِ انسانی‌اش را انکار کرد و پندار کمال و ناموسش را نشکست.

ولی معشوق گفت: تمام این عذری که برای رسیدن به عین‌الیقین و اثبات آن به دیگران آورده‌ای مکر و فریب است، برای این‌که روی خطایت را بپوشانی. ولی این نه تنها عیبت را نمی‌پوشاند که حتی هشیاریِ تو را در مرحلهٔ آب و روغن یعنی آمیخته با عقل جزئی نگه می‌دارد.
بنابراین دست از عذر آوردن بردار، دنبال اثباتِ خدا و به عین یقین رسیدن و معجزه دیدن و گنج یافتن و این‌ها نباش، این‌ها بهانه‌ای است برای زنده نگه داشتن وجود توهمیِ ذهنی‌ات.
تنها کاری که تو باید بکنی، فضاگشاییِ لحظه‌به‌لحظه است و نه هیچ قصد یا اقدام دیگری. تو ناموس و پندارکمال را بشکن و من خودم از آن دانه‌های شکستهٔ تو، یک نان خوشمزه برایت می‌پزم.

والسّلام.

با سپاس
الناز از آلمان